

## بلاغت شعر طبیعت در دوره عباسی

جعفر بهلولی

دانشجوی دکترای واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی

### چکیده

مقاله حاضر تحقیقی است درباره وصف طبیعت دوره عباسی، که از دو بخش طبیعت جاندار و طبیعت بی جان تشکیل شده است. در طبیعت بی جان گلها و درختان و بطور خلاصه وار، فصل بهار و جلوه آن از دیدگاه شاعران معروف این دوره بررسی شده و برداشت و توصیف آنها از این فصل که اصطلاحاً بهاریه نامیده می شود مطالبی آمده است و بخش دوم به توصیف مظاهر طبیعت جاندار از قبیل شتر و اسب و شیر و غیره می پردازد و جنبه بلاغی خصوصاً تشخیص (جان بخشی به اشیاء): (Personification) و حسن تعلیل: (Etiology یا Euphemism) در شعر طبیعت مورد کنکاش و تحقیق قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: دوره عباسی، طبیعت، بلاغت، شعر، استعاره، تشبیه، جناس، حسن تعلیل، تشخیص، آرایه.

### بهاریه در ادب عباسی

از آنجا که بیشتر موضوعات وصف طبیعت مربوط به فصل بهار است لذا شایسته است مطلبی که تحت عنوان بهاریه است در این مقاله آورده شود.

شعری که راجع به بهار، توصیفات و تشبیهات آن و گل‌های بهاری باشد در ادب عربی به «ربیعیه» و «زهریه» شهره گشته است. در لغت عرب به باران که سبب رویش گیاهان است و نیز به خود گیاه «ربیع» اطلاق شده است (ابن دُرَید، ج ۱، ص ۳۱۶؛ ابن منظور، ذیل «ربیع»). هر چند در میان دوره‌های تاریخ ادب عربی، در دوره عباسی (۱۳۲-۶۵۶) وصف طبیعت و بهار بیش از دیگر دوره‌هاست (فروخ، ج ۲، ص ۴۱۰)، ولی واژه «ربیع» در تصورات شاعرانه و تشبیهات پیش از آن دوره نیز به کار رفته است. با آنکه در دوره جاهلی به دلیل خشک بودن آب و هوای عربستان آثار چندانی از «ربیعیه» یافت نمی‌شود، واژه «ربیع» به عنوان مظهر برکت در ادبیات آن دوران به کار رفته است. لَبیدبن ربیع (متوفی ۴۱) در معلقه خود، قوم خویش را در نفع رسانی به دیگران به بهار مانند کرده است (زوزنی، ص ۱۱۶). در احادیث نیز، قرآن کریم بهار دلها دانسته شده (ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۱، ۴۵۲؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰) و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بهار یتیمان لقب داده‌اند (ابن حنبل، ج ۱، ص ۷؛ کلینی، ج ۱، ص ۴۴۵؛ کلینی، ج ۲، ص ۵۶۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸). در نهج البلاغه پره‌های طاووس به دسته گلی که از شکوفه‌های گوناگون گل‌های بهاری چیده شده مانند گشته است (خطبه ۱۶۵).

به دلیل توسعه جغرافیایی جهان اسلام، وصف طبیعت در عصر عباسی نضج گرفت و پیدایش فن «زهریات» نیز از ویژگی‌های این دوره است (فروخ، همانجا). شاعران این دوره، ضمن سرودن انواع مختلف شعر مانند مدح و رثا و شکوی، اوصافی از بهار را مطرح ساخته‌اند. ابوتمام (متوفی ۲۲۸)، تغییرات بهار را توصیف، و گلها را به دخترکانی تشبیه می‌کند که شرمسارانه رخ می‌نمایند و زمین با آرایه‌های بهاری دامن‌کشان فخر می‌فروشد (ص ۱۴۸). در کتاب سلوه الحریف بمناظره الربیع و الخریف، که زرکلی (ج ۵، ص ۷۴) آن را با عنوان الربیع و الخریف از جاحظ (متوفی ۲۵۵) دانسته و بروکلیمان (ج ۳، ص ۱۲۷) این کتاب را از یک ایرانی و از سده چهارم و اوایل سده پنجم برشمرده، ویژگی‌های بهار و پاییز همراه با تشبیهاتی چون تشبیه آسمان به عروسی که مردم از نثار او بهرمنندند و بهشت‌گونه بودن جهان آورده شده است (ص ۲۹-۳۱). مؤلف در ادامه مناظره میان این دو فصل، به اشعاری اشاره می‌کند که شاعران در برتری پاییز نسبت به بهار سروده‌اند (ص ۴۴-۵۵) و به دنبال آن «ربیعیه»‌های بسیار جالبی از شاعران مختلف در تفضیل بهار ذکر می‌کند (ص ۵۹-۶۵). بَحتری (متوفی ۲۸۴)، که ربیعیه‌های فراوانی دارد، در قصیده‌ای (ج ۱، ص ۳۷۶) گذشت زمستان را به گذر انسانی ترسو و ناشناس مانند می‌کند که جای خود را به فصلی می‌دهد که بارش بارانش چونان افتادن دانه‌های مرواید است.

وی در شعری دیگر، طبیعت را به نقاش چیره‌دستی تشبیه کرده که نقشی زیبا بر درختان افکنده و شادی و گشاده‌رویی به ارمغان آورده است (ج ۱، ص ۱۲۴). بخش مهمی از دیوان ابن معتر (متوفی ۲۹۶) نیز به توصیف بهار و گل‌های بهاری اختصاص دارد. او داستان آسمان را زینت بخش بوستان در بهاران می‌داند که آن را برای خوش‌گذرانی آماده می‌سازد و ساقی را فرامی‌خواند که همگام با خواندن پرندگان او را سیراب سازد (ص ۲۷) و سپاسگزاری بوستان را از آسمان در فصل بهار همان انتشار گل‌ها می‌داند (ص ۳۱۵). «روضیات» صنوبری (متوفی ۳۳۴) از مشهورترین رباعیه‌هاست. حتی به گفته‌ی آدام متز (ج ۱، ص ۴۶۷)، صنوبری اولین شاعر طبیعت در ادب عربی محسوب شده و شهرت «روضیات» او بسان «خمریات» ابونواس است (فاخوری، ص ۸۶۶). صنوبری (ص ۴۲)، روزگار واقعی را بهار روشن می‌داند. شاعر معتقد است که چنانچه روزی نگاهبانی بوستان را بدو سپارند، او نخواهد گذارد که انسان‌های پست قدم به بوستان نهند (متز، ج ۱، ص ۴۶۵). هر آن کس که شکوفه‌های بهاری را ببوید خواهد گفت که نه مشک، مشک است و نه کافور، کافور (صنوبری، ص ۴۳). شاعر شکوفه‌ها را سخنگویانی صامت می‌داند که نطق آنها همین سکوت آنهاست (همان، ص ۴۳۰). ابن وکیع تنیسی (متوفی ۳۹۳)، از شاعرانی است که بیشتر اشعارش را زهریه، خمیره و غزل و تشکیل می‌دهد (فروح، ج ۲، ص ۵۸۲). وی ارجوزه‌ای در وصف فصل‌های سال سروده (ثعالبی، ج ۱، ص ۴۴۱-۴۴۷) که از مضامین بکری برخوردار است. او خنده بدون حجاب خورشید را در بهاران به جامی از طلا در آسمان تشبیه می‌کند (همان، ج ۱، ص ۴۴۵).

ابوهلال عسکری (متوفی ۳۹۵)، در دیوان المعانی سروده‌های خود و دیگران را در باب بهار و وصف گل‌ها گرد آورده است (ج ۲، ص ۲۳، ۲۷، ۳۰). بدیع الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸) نیز به وصف طبیعت پرداخته و بخشی از اشعار خود را به «زهریات» اختصاص داده است (ص ۳۰، ۵۳-۵۴؛ شیخو، ج ۵، ص ۱۹۳). در اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم، ابن ساعاتی (متوفی ۶۰۴)، شاعر ایرانی الاصل، به وصف ماهرانه طبیعت پرداخته است (ج ۱، مقدمه مقدسی، ص ۳۸). به نظر وی در بهار باید ترک غم کرد و در زینت و حس طبیعت مشارکت جست (همان، ج ۱، ص ۴۱). در فن مقامه نویسی نیز می‌توان به مقامه فی فصل الربیع ابن جوزی (متوفی ۵۹۷) و المقامه الوردیه سیوطی (متوفی ۹۱۱) اشاره نمود (ذکاوتی قراگزلو، ص ۵۸، ۶۶). شریشی (متوفی ۶۱۹) در شرح مقامات الحریری (ج ۳، ص ۱۱۸) به ذکر شاعران رباعیه‌سرای پرداخته و برخی از آنان را با اشعارشان یاد کرده است.

### صبغه بلاغی در توصیف طبیعت بی‌جان و طبیعت جاندار در عصر عباسی

این بخش، نگرشی است به جنبه بلاغی در هر دو طبیعت بی‌جان و جاندار که عمدتاً صنایع لفظی و معنوی بدیع از جمله حسن تعلیل، تشخیص (جان‌بخشی به اشیاء

(Personification) مبالغه، تشبیه و مهمل‌نما جناس بررسی شده و از شعرای مختلف نمونه‌هایی آمده است.

در آغاز به یک نمونه جالب از مهمل‌نما یا پارادوکس از ابوتمام اشاره می‌کنیم. شاعر می‌گوید (فی الوصف ص ۱۵۳):

مَطْرٌ يَذُوبُ الصَّحُومِئِهٖ وَ تَجْدُه  
صَحْوٌ يَكَادُ مِنَ الْغَضَارَةِ يَقْطُرُ  
غَيْثَانٌ: فَالْأَنْوَاءُ غَيْثٌ ظَاهِرٌ  
لَكَ وَجْهُهُ وَ الصَّحْوُ غَيْثٌ مُضْمَرٌ

صاف بودن هوا بعد از بارش و تابش نور خورشید به گیاهان و درختان که موجب رویش و شکوفایی و رشد آنها می‌شود، به عنوان باران پنهانی و نامرئی یاد شده است و این نکته از ابتکارات و خیال زیبای شعری است. چنانچه می‌دانیم اجتماع باران و صافی هوا، محال است اما شاعر این امکان را در عالم خیال آفریده است.

قابل ذکر است این آرایه که امروزه غالباً پارادوکس نامیده می‌شود، بیشتر در ادبیات کشورهای غربی نمود دارد که وارد ادب مشرق زمین شده است. عباراتی از قبیل آتش سرد، فریاد خاموش از این مقوله‌اند مثلاً به یک نمونه از ادب پارسی اشاره می‌شود. (زبان شعر ص ۱۲۸، امید مسعودی)

خنده گریند همه لاف زنان بر در تو      گریه خندند همه سوختگان در بر تو  
(همان ۱۲۸)

حسن تعلیل:

ابوتمام در بیتی دیگر بارش ابر را گریه آن بر محبوب گمشده‌اش می‌داند آنجا که گوید:  
(ترجمه اسرار البلاغه جوجانی ص ۱۸۲)

كَأَنَّ السَّحَابَ الْغُرَّ غَيْبِينَ تَحْتَهَا      حَبِيبًا فَمَا تَرَقُّ لَهْنَ مَدَامُ

ضمنا در بیت مذکور، تشبیه نیز وجود دارد (مانند کردن قطرات باران به اشک) و مدام هم استعاره مرشحه می‌باشد همچنین در بیت مذکور آرایه تشخیص نیز وجود دارد زیرا ابر را انسانی تصور کرده است که در فراق محبوب گمشده‌اش می‌گرید. و به تعبیر دیگر محبوب را چون در جوف خود پنهان کرده‌اند و بنا بر این گریه آنها ساکن نمی‌شود.

صاحب بن عبادهم بارش برف را که نثار زمین می‌شود هدیه آسمان می‌دانند چرا که با زمین خویشاوندی کرده است. (شرح حال صاحب بن عباد بهمینار، ص ۲۳۶)

وَ كَانِ السَّمَاءُ صَاهِرَتِ الْاَلَارِ      فِي فَصَارِ النَّثَارِ مِنْ كَافُورِ

ضمن اینکه شاعر، کافور را هم استعاره از برف آورده است. در برخی از نسخه‌ها، مصرع دوم بیت مذکور، بصورت فصار النثار من کافور آمده است که مفهوم هر دو یکی است.

ظافر حداد از شاعران مصر هم ابرها را دایه‌ای می‌پندارد که گویا با قطرات باران، دخترکان زمین (نباتات و درختان) را که بهار برایشان گهواره‌هایی را آماده کرده است، شیر می‌دهد (الفن و مذاهبه شوقی ضیف ص ۴۸۴) گوید:

السُّحْبُ تُرَضُّعُ مِنْ بِنَاتِ الْأَرْضِ مَا جَعَلَ الرَّبِيعُ لَهَا الْغُصُونَ مُهُودًا  
ضمنا شاعر در این شعر از آرایه تشخیص هم بهره برده و طبیعت را دارای شعور و احساس می‌پندارد و واضح است که تشخیص، وسیع‌تر از تجسیم می‌باشد و یا این ابیات (فن و مذاهبه ص ۴۷۲)

تَأْمَلُ بِنِيَّةَ الْهَرَمَيْنِ وَأَنْظُرُ      وَ بَيْنَهُمَا أَبُو الْهَوَلِ الْعَجِيبُ  
كَعَمَارَتَيْنِ عَلَى رَحِيلٍ      لِمَحْبُوبِينَ بَيْنَهَا رَقِيبُ  
وَمَاءُ النَّيْلِ تَحْتَهُمَا دَمُوعُ      وَ صَوْتُ الرِّيحِ عِنْدَهُمَا نَجِيبُ

شاعر ظافر حداد (دو هرم منظور اهرام ثلاثه مصر را که از هم فاصله دارند، به دو محبوبی که در سجاده نشسته‌اند و بخاطر کوچ و جدایی‌شان، می‌گیرند تشبیه کرده است و نشانه این گریه رود نیل است که از اشکهای آن دو، جاری می‌شود.

گرایش فاطمیون به زیبایی تصویر و ترکیب آن با حسن تعلیل واضح است. سیلاب نیل را که امری است طبیعی و از کوهها و کشورهای مختلف آفریقایی سرچشمه می‌گیرد و به دریای مدیترانه می‌ریزد، اشک محبوب تصور شده است هنر شاعر در این است که علاوه بر حسن تعلیل، تشبیه و مبالغه غلو نیز بکاربرده است.

نمونه‌ای دیگر:

لَمْ يَحْكِ نَائِلُكَ السَّحَابُ وَ إِنَّمَا      حَمَّتْ بِهِ فَصِيْبُهَا الرَّخْصَاءُ

یعنی: شباهت ندارد عطای توبه عطای ابر، زیرا که ابر چون عطاء تو را دیده خجل شده و تب کرده عرق نموده و باران، عرق تب اوست (دررالارب، ص ۲۰۲)  
سالار شیرازی در این معنا چه خوش گفته است: (همان ص ۲۰۲)  
مهر و مه پیش رخس آورد چرخ منفعل شد      اینکه پنداریش باران خون چکد اندر ز انفصالش

### تشخیص

بیتی از زهریات صنوبری (دیوان ص ۴۲):

مايَعْدَمُ النَّبْتُ كَأَسَا مِنْ سَحَائِيهِ      فَالْنَبْتُ ضَرْبَانُ: سَكَرَانُ وَ مَخْمُورُ

چنانکه واضح است سکران (مست و خمار بودن) از صفات برخی انسانهاست که شاعر آن را در وصف گلها بکار برده است.

و یا این بیت از بحتری در توصیف جمال و فضل فروشی بهار (فن الوصف، ص ۱۵۸):

اتاکَ الربیعُ الطَّلُقُ یختالُ ضاحکاً      منَ الحُسْنِ حتی کاذَ یَتکَلِّمًا  
 یختال یعنی تکبر می ورزد (از مصدر خیلاء) وضاحک (خندان بودن) از صفات آدمی است که  
 در مورد بهار بکار رفته است.  
 و یا این شعر در وصف قصر الکامل که معتز بالله ساخته است. (المجانی الحدیث ج ۳ ص ۱۲۴):

و تَنَفَّسَتْ فیهِ الصَّبَا، فَتَعَطَّفَتْ      اشجارُهُ من حَوَّلٍ و حَوَامِلِ  
 مَشَى العِذازی العِیدِ رُحْنًا، عَشِیَّةً      من بینِ حَالِیةِ البِیدِینِ و عَاطِلِ

بختری از «تنفس» بهار سخن گفته و درختان را به دوشیزگان زیبا و رعنا که خرامان راه  
 می‌روند تشبیه کرده، برخی را دارای زیور دانسته و بعضی را بدون زیور و پیرایه وصف کرده  
 است و صفت جان‌بخشی به اشیا کاملاً واضح است. (فن الوصف، ایلیا الحاری، ص ۱۶۷)  
 و یا این بیت در بهاریه بختری: (فن الوصف ص ۱۵۸)

أَحَلَّ فَأَبَدَى لِلْعِیونِ بَشاشَةً      و کان قَذَى لِلْعِینِ إذا کانَ مُحْرِمًا

شاعر، درخت را که در زمستان، برگ و میوه ندارد و لخت است به حج‌گذاری که جز لباس  
 ساده احرام ندارد تشبیه کرده و سرسبز بودن و میوه داشتن در فصل بهار یا تابستان را به احلال  
 (محرم نبودن و استفاده از لباس زیبا و ...) مانند کرده است پس محرم و مهمل که از ویژگی‌های  
 زائر خانه‌ی خداست، بر حالت درخت اطلاق شده است.

در شعر طبیعت جاندار نیز به یک نمونه اکتفا می‌کنیم. ابی رومی در توصیف اسب خود و  
 صحنه شکار نیزه‌اش را همچون جنگاوری فرض می‌کند که مانع از فرار شکار (گاو و وحشی)  
 می‌شود و به آنها می‌گوید که هلاک شو این است خانه‌ات. در اینجا هم شاعر از صفت  
 جان‌بخشی درباره نیزه استفاده کرده است: (دیوان ابی رومی ص ۲۰۷)

وَ قَدْ حَاولَتْ مَنجی فَقالَتْ رِماحُنَا      لِمُمنِعِها عَرَجٌ فَهَذَا الْمُخِیمُ

## جناس

درباره تجنیس هم به سه مورد اشعار می‌شود:

ابن زیدون در وصف زیبایی‌های شهر قرطبه و گل‌هایش می‌گوید که (دیوان ص ۳۵):

وَ لَاحَ لَنَا وَرْدٌ كَخَدِّ مُصْرَجٍ      نَراهِ أَمامَ النورِ وَ هُوَ إِمامُ

بین دو کلمه امام (مقابل) و امام (پیشوا) جناس وجود دارد.

ابن شهید به بادها و ابرها جان می‌بخشد و بادها را دوشنده‌ای می‌داند که از پستانهای ابر،  
 آب را می‌دوشند و بارش باران را تا صبح، بی‌خوابی و بیدار ماندن ابر و شکوفه‌ها را خوابیده،  
 تصور کرده است، پیداست که شاعر علاوه بر آرایه تشخیص از طباق هم سود جسته است در

ضمن آرایه تشخیص نیز در بیت آخر وجود دارد، چنانچه گفته است سهرالحیا و یا النور نائم (مجانای الحدیثه، ج ۵) و اما ابیات:

أَمَّا الرِّيحُ يَجُوءُ عَاصِمٌ      فَحَلْبِنَ أَخْلَافَ الغَمَائِمِ  
سَهْرَ الحِيا بِرِياضِها      فَأَسْأَلُها، وَ النُّورَ نائِمِ

صنوبری در تشبیهی ملفوف بارش آسمان، کوه، دره و خاک را به ترتیب به شیر، مروارید، حریر و کافور تشبیه کرده است همینطور بین دو کلمه «دَر» و «دُر» جناس تام موجود است (دیوان صنوبری ص ۴۳):

فالجُوُّ وَ العُورُ وَ الوادِی وَ تربته      دُرُّ وَ دُرُّ وَ دِبايُجُ وَ كَافورُ

### تشبیه

شعرای دوره عباسی در شعر وصفی خود در به تصویر کشیدن محسوسات خصوصاً جلوه های طبیعی، از تشبیه زیاد استفاده کرده اند. از طبیعت جاندار به چند مورد تشبیه اشاره می شود. ابن معتر وقتی ناقه خود را وصف می کند سرعت آن را به سرعت درخت غضا در آتش گرفتن و سوختن مانند کرده است (دیوان ص ۱۶۴) چنانکه گفته است:

وَنَقَلْتُ رُؤُوسَهُمْ عَلَى الطُّلَا      أَنْبَعَثْتُ سَيْرًا كَتَحْرِيقِ الغَضَا

و یا دندان نیش شتر را به نوک نیزه یا شمشیری که از غلاف نمایان است مانند کرده است (همانجا):

شِمَالَةَ تُبْرِزُ نَابًا قَدْ شَقَا      كَطَرَفِ النَّصْلِ مِنَ الغِمْدِ بَدَا

و ابونوس شترش را ذوی العقول تصور کرده و خطاب به او گوید که مرا نزد دوستم امین برسان. (تاریخ ادبیات عرب شوفی ضیف ج ۳ ص ۲۲۸)

یا نَاقُ لَا تَسْأَمِیْ أَوْ تَبْلَغِی مَلِکاً      تَقْبِیلُ رَاحِتهِ وَ الرُّکْنِ سَیَّانُ

ابن معتر در توصیف اسب هم، آنرا به صخره ای بزرگ و محکم و سرعتش را به گذر ابرها، و سرعت دست و پایش را به حرکت تند انگشتان حسابگر ماهر، مانند کرده است (دیوان ص ۷۲):

وَ شَدِیدِ القوی کَمَلَمومَةِ الصِّ      خُرُ کُمَیتِ یَمْرُ مَرَّ السَّحَابِ

وَ لَهُ أَرَبَعُ تُرِیهِ اِذَا هَمُّ      لَجَّ یُحْکی أَنامِلَ الحُسابِ

ضمناً در شعر مذکور علاوه بر تشبیه، در دو کلمه السحاب و الحساب جناس ناقص وجود دارد. و در مصرع دوم بیت اول اقتباسی از قرآن مجید دیده می شود: «و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمر مر السحاب» (نمل، ۸۸).

ابن نباته هم اسب مشکی را به کلاغ قیرگون، و سرعتش را به پرواز سریع پرنده گان مانند کرده است. (البلاغه الواضحه ص ۲۸۹):

و أَذْهِمِ كَالْغُرَابِ سَوَادِ لَوْنٍ      يَطِيرُ مَعَ الرِّيحِ وَ لِاجْتِنَاحِ  
 متنبی، سرخی و روشنی چشمان شیر که شبها از دور نمایان است، به آتش گروهی که شب  
 هنگام در صحرا روشن کرده است مانند کرده گوید (البلاغه الواضحه ص ۵۱):  
 مَا قُوِّبِلَتْ عَيْنَاهُ إِلَّا ظُنَّتَا      تَحْتَ الدُّجَى نَارُ الْفَرِيقِ خُلُولا  
 ضمناً بیت مذکور، مثالی برای یکی از اغراض تشبیه (بیان مقدار حال مشبیه) است.  
 ابن معتر، سرعت شیر را در دوندگی و تعقیب شکار، به شهابی که از آسمان بر زمین فرود  
 می‌آید تشبیه می‌کند (دیوان ص ۶۵):

كَأَنَّهُ شِهَابٌ      رَمَتْ بِهِ السَّمَاءُ  
 دیک الجن حمصی، غوغای نبرد سگهای شکاری را با وحوش، به صحنه جنگ بسوس مانند  
 کرده است (دیوان دیک الجن ص ۸۸):

لَهَا فِي كُلِّ مَعْرَكَةٍ ضِجَاجٌ      وَ دَاهِيَةٍ كِدَاهِيَةِ الْبَسُوسِ  
 ابوالعباس ناشی اکبر پرها و موی پرندۀ باز را به دیبا مانند می‌کند. (تاریخ ادبیات شوقی ضیف ج  
 ۴ ص ۴۹۵)

أَلْبَسَهُ الْخَالِقُ مِنْ دِيْبَاجِهِ      ثَوْبًا كَفَى الصَّانِعَ مِنْ نِسَاجِهِ  
 ابن رومی، چشمان این پرندۀ شکاری را نفوذ کننده به افقها و منقارش را به میخی طلائی  
 رنگ تشبیه می‌کند (اشعار اولاد الخلفا صولی، ص ۲۰۹):  
 ذُو مَقْلَةٍ تَهْتِكُ أَسْتَارَ الْحُجُبِ      كَأَنَّهَا فِي رَأْسِهَا مِسمَارٌ ذَهَبٌ

## استعاره

از موضوعات زیبای علم بیان استعاره است که انواع گوناگونی دارد و از مباحث زیبای  
 بلاغی است و در این مقال به چند شاهد شعری اشاره می‌شود. از جمله اشعار معروف در این  
 باب این بیت است از (قاضی تنوخی):

فَأَمْطَرَاتُ لَوْلُؤًا مِنْ نَرَجِسٍ فَسَقَّتْ      وَرْدًا وَ غَضَّتْ عَلَى الْعَنَابِ بِالْبَرْدِ  
 که شاعر استعاره آورده است لولو و نرگس و ورد گل و برد تگرگ را از اشک چشم و صورت و  
 سرانگشتها و دندانها که به ذکر مشبیه به تصریح شده است، لازم به ذکر است مثال مذکور  
 استعاره تصریحیه است.

مثالی دیگر (شرح حال صاحب بن عباد بهمینار، ص ۲۳۶):

وَ كَأَنَّ السَّمَاءَ صَاهَرَتِ الْإِرَارَ      ضَ فَصَارَ النَّثَارُ مِنْ كَافُورٍ  
 شاعر، کافور را استعاره از برف آورده است که از آسمان نثار زمین می‌شود.



السری الرفاء برف را استعاره از سفیدی موی سر و سر آدم‌ها را استفاده از کوهها آورده است (دیوان شرح کرم بستانی):

أَلَمْ يَرْبِعْهَا صُبْحًا فَالْقَى مَلَمَّ الشَّيْبِ فِي لِمَمِ الْجِبَالِ

در جای دیگر گوید (همانجا):

وَقَدْ كَتَبَتْ أَيْدَى الرَّبِيعِ صَحَائِفًا كَانَتْ سَطُورَ السَّرْوِ حُسْنًا سَطُورُهَا

درختان سرو را که در یک ردیف به زیبایی قد برافراشته‌اند سطرهایی می‌انگارد که آدمی آنها را نگاشته است. شاعر استعاره مکنیه بکار برده است وی بهار را به انسانی مانند کرده است و کتب، صحائف، سطور از لوازم مشبه‌به بوده و ترشیح است.

در استعاره‌ای مکنیه متنبی زمین سرسبز و پر از گل و گیاه را به آدمی تشبیه کرده و ضاحکه خندان بودن) را استعاره از طراوت و زیبایی گلها آورده است (دیوان، شرح برقوقی).

أَنْتَ فِي خَضْرَاءَ ضَاحِكَةٍ مِنْ بُكَاءِ الْعَارِضِ الْهَيْتِنِ

و باز این شاعر پر آوازه در وصف شیر ژیان که غرش کنان برای آب خوردن به دریاچه طبریه روانه می‌شود گفته است صدای غرش شیر آنقدر بلند است که هرکسی در مصر یا عراق هست آن را می‌شنود. (همانجا):

وَرَدٌ إِذَا وَرَدَ الْبُحَيْرَةَ شَارِبًا وَشَرَدَ الْفِرَاتُ زَيْبِرُهُ وَالنِّيْلَا

شاعر رسیدن صدا به دوردست (ورود) را استعاره از (وصول) آورده است.

ابن نباته در وصف کره اسب مشکمی گوید:

وَأَذْهَمُ يَسْتَمِدُّ اللَّيْلُ مِنْهُ وَتَطْلَعُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ الثُّرَيَّا

گوید که شب ظلمانی سیاهیش را از او (اسب) به عاریت گرفته است. شاعر سفیدی پیشانی اسب را به ستاره ثریا تشبیه کرده که در شب نمایان است. ثریا استعاره تصریحیه اصلیه است و قرینه «بین عینیه» می‌باشد.

ابن تعاویذی در وصف باغ می‌گوید (البلاغه الواضحه ص ۸۷):

أَعْطَافُ الْغُصُونِ لَهَا نَشَاطٌ وَ أَنْفَاسُ النَّسِيمِ بِهَا فُتُورٌ

شاعر در غصون و نسیم استعاره مکنیه اصلیه بکار برده است هر دو را به انسان تشبیه کرده و از ملائم آن (مشبه به) نشاط و نفس است که نشاط را برای شاخه‌ها و نفس را برای نسیم اثبات کرده است.

### منابع

- ۱- اسرار البلاغه، ترجمه دکتر تجلیل.
- ۲- دانشنامه جهان اسلام، ج ۴.
- ۳- درر الادب، حسام العلماء.
- ۴- دیوان ابن رومی، به روایت احمد حسن بسج.
- ۵- دیوان ابن زیدون، عبدالله سنده.
- ۶- دیوان صاحب بن عباد، شرح بهمنیار.
- ۷- دیوان صنوبری، دکتر احسان عباس.
- ۸- زبان شعر، امید مسعودی.
- ۹- فی الوصف، ایلیا الحاوی.
- ۱۰- الفن و مذاهیبه، شوقی ضیف.
- ۱۱- مجانی الحدیثه، ج ۵.